مادر دیگری را داغدار نکنید

روایت زنان «محمدی» و «محمدموسایی» از جنگ طایفه‌ای و مرگ همسر و فرزندان

حمید حاجی‌پور

عکس‌ها: امیر رجبی/ ایران

تازه کارت پایان خدمت گرفته بود و هنوز یک دل سیر خانواده را ندیده بود که در نخستین درگیری مرگبار روستای پتک جلالی به ضرب گلوله کشته شد. «میثم پرست» را می‌گوییم؛ یکی از قربانیان درگیری دو طایفه «محمدی» و «محمدموسایی» روستای پتک جلالی. درگیری یا به قول خودشان جنگی که به روستاهای اطراف هم کشیده شد و درنهایت رامهرمز خوزستان را هم متشنج کرد. این جنگ در طول ۲۲ ماه گذشته ۱۷کشته و ده‌ها زخمی به جای گذاشت.

«آذین روشن» مادر میثم با گذشت ۲۲ ماه از مرگ پسرش، لباس عزا را از تن بیرون نیاورده و هنوز داغدار است. وقتی از پسرش می‌پرسیم، قاب عکس را محکم در آغوش می‌گیرد و بغضش می‌ترکد. خون گریه می‌کند. ناله‌هایش بقیه را هم به گریه می‌اندازد.

بعد از اینکه آرام می‌گیرد، می‌گوید: «جزیره خارک خدمت می‌کرد. هر چندماه یکبار چند روزی می‌آمد مرخصی. هنوز ۳ روز از آمدنش نگذشته بود که توی پتک درگیری شد. صدای فریادهای مردم و سنگ‌پرانی و تیراندازی می‌آمد. دیدم لباس می‌پوشد، دستش را گرفتم و گفتم نرو. گفت ننه می‌خوام برم تماشا کنم ببینم چی شده، خیالت راحت. ۵ دقیقه نگذشته بود که زنگ زدند و گفتند میثم تیر خورده. وقتی با پدرش رفتیم بالای سرش، تمام کرده بود.»

■ اگر صلح شود از خون پسرم می‌گذرم

دوباره اشک مثل سیل از گونه‌هایش جاری می‌شود؛ ضجه می‌زند، نفرین می‌کند... با ضجه و گریه می‌گوید: «منتظر بودم از خدمت برگردد و برایش زن بگیرم و زندگی‌اش را سر و سامان بدهم، نشد. سیر ندیده بودمش که جوانم را از بین بردند. حالا ۸ ماه است که زندگی‌مان را بار کرده‌ایم و از روستا به این خانه کوچک آمده‌ایم. اینجا مستأجریم. این هم زندگی‌مان است، می‌بینید که هیچی نداریم. همه خانواده جمع شده‌ایم توی این ۲ اتاق و با یارانه زندگی می‌گذرانیم. هر لحظه می‌ترسم دوباره درگیری شود، کسی کشته شود. یکی از پسرهایم توی اهواز زندگی می‌کند، هر ۲ – ۳ هفته یکبار که می‌آید رامهرمز دلشوره مرا می‌کشد. مدام فکر می‌کنم نکند تیراندازی شود، نکند طرفش تیر بیندازند. وقتی می‌آید خانه، نمی‌گذارم حتی برای یک لحظه برود بیرون. آخر گناه ما چیست که به خاطر این درگیری باید آواره شویم؟ حاضرم از خون پسرم بگذرم ولی بین ۲ طایفه صلح برقرار شود.»

مادر میثم می‌گوید شب‌ها از ترس خواب ندارد و گاهی محتاج چند هزار تومان پول می‌شوند، این درگیری زنان و کودکان و جوانان هر ۲ طایفه را سرگردان این شهر و آن روستا کرده و حالا دیگر نه دامی هست و نه زمینی برای کشاورزی. دادستانی چند روستا را تخلیه کرده و زمین‌هایی که حکم طلا را دارند، بی‌استفاده مانده است. مادر میثم می‌گوید راضی نیست مادر دیگری داغدار شود و خون بی‌گناه دیگری از هر ۲ طایفه ریخته شود.

■ دخترم بهانه پدرش را می‌گیرد

چند کیلومتر مانده به باغملک جاده‌ای فرعی ختم می‌شود به روستایی به نام «سرله». پرسان پرسان آدرس خانه «عبدالرضا ریواز» را می‌گیریم که ۲ ماه پیش در جریان درگیری ۲ طایفه جانش را از دست داد. تنها خانه این روستا که نیمه‌کاره به حال خودش رها شده. خبری از زنگ نیست، وقتی در را می‌زنیم، در رنگ و رورفته، بی‌هیچ مقاومتی باز می‌شود و زن جوانی که سیاهپوش است به استقبال‌مان می‌آید. خانه جز یک اتاق ۱۲ متری و یک آشپزخانه تنگ و محقر، هیچ جای دیگری ندارد.

همسر عبدالرضا تعارف‌مان می‌کند به اتاق. ۲ فرش مندرس که تار و پودش به چشم می‌آید زمین را تزئین می‌کند. نمی‌شود طرح و رنگش را حدس زد. جز چند بالشت و متکا که به دیوار سیمانی تکیه زده‌اند و قاب عکس مرد خانه، هیچ چیز دیگری توی اتاق نیست حتی کولری که در گرمای جانفرسای ۲ بعد از ظهر، اندکی خنک‌مان کند.

«حلیمه شهبازی»، مادر خانواده با تنها چیزی که توی خانه‌اش پیدا می‌شود، از ما پذیرایی می‌کند؛ یک پارچ آب. «بنیامین»، پسر ۴ ساله‌اش که تنها اسباب بازی‌اش تسبیح سبز رنگ است، در گوشه اتاق مشغول بازی است و «فاطمه» دختر ۲۱ ماهه‌اش از شدت ضعف روی زمین دراز کشیده. رنگ و رویی به چهره ندارد. دخترک کم‌خونی دارد و این را مادرش نمی‌داند.

از حلیمه درباره حادثه می‌پرسم. می‌گوید: «۲ماه پیش محمد موسایی‌ها با محمدی‌ها درگیر می‌شوند و یکی از محمدی‌ها سمت پتک جلالی کشته می‌شود. شوهرم با چند نفر از اهالی روستا می‌خواستند برای فاتحه‌خوانی بروند ابولفارس. همه‌شان پشت نیسان جمع شدند و رفتند. بین راه دوباره درگیری می‌شود و بین آن همه آدم شوهرم تیر می‌خورد و نرسیده به بیمارستان جانش را از دست می‌دهد.»

حلیمه با گوشه چادرش فاطمه کوچولو را باد می‌زند و عرق پیشانی‌اش را می‌گیرد. او ۲ دختر و پسر ۱۰ و ۱۲ ساله دارد که چند مدتی است به خانه پدربزرگ‌شان در رامهرمز رفته‌اند. آنها در خانه‌شان حتی تلویزیون هم ندارند و یخچالی قدیمی را از همسایه قرض گرفته‌اند.

حلیمه نمی‌تواند خرج خانواده را بدهد و بشدت نگران وضعیت خانواده است. می‌گوید: «وقتی شوهرم را کشتند، این خانه حتی سقف هم نداشت. همسایه‌ها کمک‌مان کردند، هر کدام پولی گذاشتند تا سقف بزنیم. کل زندگی‌مان همین است. من حتی نمی‌توانم شکم بچه‌ها را سیر کنم. آن زمان که پدرشان بود، کم و زیاد نانی سر سفره می‌آورد. حالا نمی‌دانم چطور می‌توانم ۴ تا بچه قد و نیم‌قد را بزرگ کنم.

فاطمه و بنیامین سراغ پدرشان را می‌گیرند و می‌مانم چه جوابی به آنها بدهم. توی این روستا فقط شوهر من در این درگیری کشته شد. چرا باید این اتفاق برای خانواده ما بیفتد؟ چرا باید بچه‌های من تقاص لجاجت بین ۲ طایفه را پس بدهند؟»

گرما نفس‌مان را گرفته و من در این فکرم که این بندگان خدا چطور بدون کولر زندگی می‌کنند؟ یکی از همسایه‌ها می‌گوید، خبر دارد که هفته‌ها رنگ گوشت و میوه ندیده‌اند و با بدترین وضعیت ممکن زندگی می‌کنند.

■ می‌خواهیم به خانه‌مان برگردیم

مقصد بعدی‌مان خانه حبیب و بهروز جلالی از طایفه محمد موسایی‌هاست. خانه کوچکی با ۲ اتاق که ۳ خانواده در آن زندگی می‌کنند. آنها هم مثل بقیه مجبور شده‌اند خانه بزرگ و زمین کشاورزی‌شان را رها کنند و تن به اجاره‌نشینی بدهند.

بی‌بی جان نوه‌هایش را در آغوش گرفته. هر ۳ نوه، بچه‌های بهروز هستند. پسرهایش شهریور ۲ سال پیش در درگیری ۲ طایفه کشته شدند و حالا بی‌بی جان و عروس و دختر و نوه‌هایش آواره شهر شده‌اند.

بی‌بی‌جان جلالی عکس پسرانش را نشان‌مان می‌دهد و می‌گوید: «این‌ها بی‌گناه کشته شدند. اصلاً کاری با درگیری نداشتند. شر آمد و یقه‌مان را گرفت. حبیب مجرد بود ولی خیلی غیرت داشت. روی زمین کار می‌کرد و خرجی من و دو خواهرش را می‌داد.

بهروز هم که رفت، زن و بچه‌هایش بی‌خانمان شدند. همه‌مان در همین ۲ اتاق زندگی می‌کنیم.»

زینب کرمی‌نیا، همسر بهروز، مثل همه آدم‌هایی که از دیروز تا امروز با آنها مصاحبه کرده‌ام، لباس عزا را از تن بیرون نکرده و معتقد است تا قانون قاتل شوهرش را مجازات نکند، آرام نمی‌گیرد. با صدایی لرزان و چشمانی خیس می‌گوید: «بچه‌های من چه گناهی داشتند که باید بی‌پدر بزرگ شوند؟ توی روستایمان خانه داشتیم، زمین داشتیم، وضع‌مان هم بگویی نگویی خوب بود ولی حالا مجبوریم توی چند وجب جا سر کنیم.»

زینب می‌خواهد اتاق دیگر و آشپزخانه را هم ببینم. توی آشپزخانه، یخچالی قدیمی و اجاق‌گازی از آن قدیمی‌تر است و اتاق دیگر هم رختخواب‌ها، همین. او ادامه حرف‌هایش را می‌گیرد: «والا ما امنیت نداریم از دست آدم‌های خودسر هر ۲ طایفه. هرلحظه منتظریم درگیری شود و بیایند خانه را به رگبار ببندند. بچه‌های‌مان جرأت نمی‌کنند از خانه بیرون بروند، مبادا اینکه اتفاق بدی بیفتد.»

وقتی عموی بچه‌ها بیرون می‌رود، قلب این پیرزن مثل گنجشک می‌زند. می‌ترسد، می‌ترسد این یکی پسرش هم مثل دوتای دیگر کشته شود.« به خدا از این وضعیت دربه‌دری و جنگ خسته شده‌ایم. این چه وضعیتی است، یعنی دولت و دادگستری نمی‌تواند جلوی این جنگ را بگیرند؟»

درد دل‌های خانواده‌ها تمامی ندارد و همه حرف‌شان هم پایان جنگ و برگشتن سر خانه و زندگی است. آنها از مسئولان، خواستار امنیت و آرامش و برخورد سختگیرانه قانون با مسببان این درگیری‌های ۲ساله هستند.

■ آیلین مادرش را می‌خواهد

آیلین کوچولو توی اتاق ۹ متری که نور ضعیفی به آن جان داده، بازی می‌کند. دختر ۲ ساله‌ای با موهای خرمایی و چشمانی میشی که سارافون سیاه با گل‌های سفید به تن کرده، با دیدن ما یکه می‌خورد. می‌دود به سوی مادربزرگش و خودش را پرت می‌کند در آغوشش. آیلین به مادربزرگش می‌گوید مامان.

آیلین یکساله بود که مادرش در جریان تیراندازی روز ۲۳ شهریورماه ۹۴ کشته شد. پدرش هم چند ماه بعد به اتهام شرکت در درگیری بین ۲ طایفه دستگیر شد. آیلین فکر می‌کند مادربزرگش همان مامان اوست. روز گذشته که او را برای دیدن پدرش به زندان برده بودند، آنقدر گریه کرده که دل زندانبانان به حالش سوخته و اجازه داده‌اند پدرش را از نزدیک ببینند.

زهرا جرستانی، مادر بزرگ آیلین درباره زندگی‌شان پس از مرگ عروسش می‌گوید: «خون منیژه، بی‌گناه ریخته شد مثل بقیه آدم‌هایی که بی‌گناه کشته شدند. از همه دار دنیا یک پسر داشتیم که زندانی‌اش کرده‌اند، نوه‌ام بهانه پدرش را می‌گیرد. توی همین ۹ متر جا زندانی شده‌ایم. جرأت نمی‌کنیم پایمان را از خانه بیرون بگذاریم. بعد از کوچ اجباری از پتک جلالی، پولی توی دست و بال‌مان نبود، مجبور شدیم این اتاق ۹ متری را اجاره کنیم. ای کاش این جنگ تمام می‌شد و برمی‌گشتیم خانه‌مان. باور کنید انگار توی حلب سوریه زندگی می‌کنیم.»

داستان آیلین و فاطمه و بنیامین و امیرحسین و کودکان دیگر این ۲ طایفه یکی است؛ باید عمری از سایه پدر و مادر محروم باشند. آنها هم درگیر کابوس جنگ طایفه‌ای هستند. می‌ترسند به خانواده‌شان شلیک شود. می‌ترسند جنگ همه اعضای خانواده‌شان را از بین ببرد.

زنان هر ۲ طایفه محمدی و محمد موسایی می‌گویند، جنگ بیشترین آسیب را به آنها و فرزندانشان وارد کرده و شب و روزشان با ترس می‌گذرد. آنها از مردان‌شان صلح و امنیت و آرامش می‌خواهند.

«

نیم نگاه

■ پسرم جزیره خارک خدمت می‌کرد. هر چندماه یکبار چند روزی می‌آمد مرخصی. هنوز ۳ روز از آمدنش نگذشته که توی پتک درگیری شد. صدای فریادهای مردم و سنگ‌پرانی و تیراندازی می‌آمد. دیدم لباس می‌پوشد، دستش را گرفتم و گفتم نرو. گفت ننه می‌خوام برم تماشا کنم ببینم چی شده، خیالت راحت. ۵ دقیقه نگذشته بود که زنگ زدند و گفتند میثم تیر خورده. وقتی با پدرش بالای سرش رفتیم، تمام کرده بود

■ من حتی نمی‌توانم شکم بچه‌ها را سیر کنم. آن زمان که پدرشان بود، کم و زیاد نانی سر سفره می‌آورد. ۲ ماه پیش محمد موسایی‌ها با محمدی‌ها درگیر می‌شوند و یکی از محمدی‌ها سمت پتک جلالی کشته می‌شود. شوهرم با چند نفر از اهالی روستا می‌خواستند برای فاتحه‌خوانی بروند ابولفارس. همه‌شان پشت نیسان جمع شدند و رفتند. بین راه دوباره درگیری می‌شود و بین آن همه آدم شوهرم تیر می‌خورد و نرسیده به بیمارستان جانش را از دست می‌دهد

یک جدول با دو شرح

جدول روزنامه *ایران* دارای دو «شرح عادی و ویژه» است. در صورت تمایل به حل دو شرح ابتدا یکی از شرح‌ها را با مداد حل کرده و سپس با پاک کردن جواب شرح اول، به حل شرح دوم بپردازید.

۶۵۴۴

جدول عادی

افقی:

۱-به هیچ وجه چاق نیست!- تندیس و پیکر- معاینه کامل
۲- آسودگی خاطر- همگام، همراه- طلا
۳- نشانه بیماری- محل قرار و گرد آمدن- سپید کمی مایل به زردی
۴- بدهی و قرض- مفهومی در رشته‌های مختلف ریاضیات- نشانه فعل استمراری
۵- ماهی فروش- شهر صنعتی آلمان- منگوله یا گوشواره
۶- از تک سلولی‌ها- آوای درشت- ساندویچی گرم
۷- حیوان بدبو- مشگین شهر سابق- حرف همراهی- بوی ماندگی
۸- از ابنیه تاریخی و دیدنی استان کرمانشاه که در کنگاور واقع شده است
۹- صوت رنج- شماره و حساب- بستگی- اهلی نیست
۱۰- انبوه- عدد قرن- داخل
۱۱- دام- فرمان- جایگزین رنگ و کاغذ برای دیوار
۱۲- شکار- آمارگیری- شهر آتشکده کاریان در استان فارس
۱۳- ترسناک- از توابع نایین- هزار نکته باریکتر از... اینجاست
۱۴- در دست راننده- غذای خرگوش- نوعی روش تمرکز حواس
۱۵- جناح لشکر- اجاره- این منطقه یکی از زیباترین و دلرباترین روستاهای کردستان از توابع سروآباد است، روستایی با طبیعتی بکر و رؤیایی

عمودی:

۱- مرتفع ترین آبشار ایران- بازیگر مرد فیلم «کارگر ساده نیازمندیم» به کارگردانی منوچهر هادی (روی پرده سینماها)
۲- جمع طبیب- مایه- گیاهی گلدار و پایا با مصرف دارویی- پژمرده
۳- می‌خورند و ناراحت می‌شوند- سم خورده- ابزاری درمطبخ
۴- زدنی در موتور ماشین!- خطاط عهد صفوی- تربیت شده
۵- دوست نا اهل- پارچه پشمی- عکس‌العمل گلر
۶- از لوازم آرایش- رخسار- تپه آثار باستانی در رودبار
۷- دیوانگی و شیفتگی- نان شب مانده- رنگ موی فوری- صدای دریدن پارچه
۸- اثری از لرمانتف روسی
۹- ابر غلیظ- ضمیر سوم شخص مفرد- پدر- بیماری کم خونی
۱۰- خواهر- آوای گریه- ریزه آهن و چوب
۱۱- ظرف حلبی- رنگ آرامش- بی باکی
۱۲- مخفف چهار- بنیانگذار ترکیه جدید- چند کتاب
۱۳- بنی اسرائیل- با حال جویا شوند- پهلوان
۱۴- حرص و طمع- وسط- خرده سنگ از ریگ نرم تر- شب پیش رو
۱۵- تقوا- رگ‌های تغذیه کننده قلب

جدول ویژه

افقی:

۱-بی‌باک- دیدن و نظاره کردن- زندان
۲- ظرف مسی بزرگ و دسته دار شبیه به ملاقه- کادو- شهری در فرانسه
۳- بوی ماندگی- حفره- ریز نمرات مخصوص
۴- خانه- شهر اتومبیل- با خیز آید
۵- یک نوع بیماری پوستی- ظرف- نوزاد حشره
۶- پوچ و تهی- نشانه بیماری- توده انباشته شده
۷- آموزه- آنکه دنیا را برای آخرت ترک کند- تخم مرغ انگلیسی- پادگانی در تهران
۸- بازیگر خانم فیلم دوعروس (روی پرده سینماها)
۹- تیر پیکاندار- دانه‌ای که در میان گندم روید- نام شاهان سوئدی- آرایش صورت بازیگر
۱۰- ماه تجدیدی‌ها- تصدیق فرنگی- خاموش
۱۱- ساکت- خمیازه- مقابل طلب
۱۲- از معیارهای ساده و مفید سنجش توزیع درآمد- نام غذایی- خس‌خس
۱۳- جایی برای بارگیری کشتی- شتر مرغ امریکایی- تصدیق ژرمن‌ها
۱۴- صوت عاطفی حاکی از درد- فرودگاه بین‌المللی مکزیک- یکی از بزرگ‌ترین وبرجسته‌ترین حماسه‌های جهان که سرایش آن ۳۰سال به طول انجامید
۱۵- نشدنی- تاج- از رشته‌های ورزش شنا

عمودی:

۱-تیم فوتبالی در فرانسه- بازیگر فیلم جدید ویلایی‌ها
۲- نژاد- تصدیق خودمانی- حصه- دوش
۳- جاده خون- منطقه‌ای کوهستانی در کرج- سوار
۴- نخستین سیاره کوتوله کشف شده- کتاب ابوریحان بیرونی در ریاضیات و نجوم- گهواره
۵- شک- درخت آزاده!- رود لهستان
۶- ظلمانی- گاه بر سر آن جان بازند- قلعه نزدیک زابل
۷- بت دوران جاهلیت- ارابه زره دار جنگی- بیماری جگرسوز- حرف پیروزی
۸- اورتوری از لودویک وان بتهوون
۹- مخفف شاه- خودروی جمعی- افسرده- سرامیک زینتی
۱۰- از رشته‌های دانشگاهی- خاندان- انگشت نمای خلق
۱۱- قایق یا کشتی تفریحی- زینت ناخن- مرکز فوریت‌های پلیسی
۱۲- ماه هفتم سال- باران‌انداز- میدانی در شمال تهران
۱۳- پاسخ داده‌شده- یکی از برجسته‌ترین نقاشان اروپایی- واحد مساحت
۱۴- میوه- زین ساز- علامت مصدر جعلی- اشاره کردن با حرکات چشم و ابرو یا دست
۱۵- آسایشگاه- جانوری با زهری کشنده

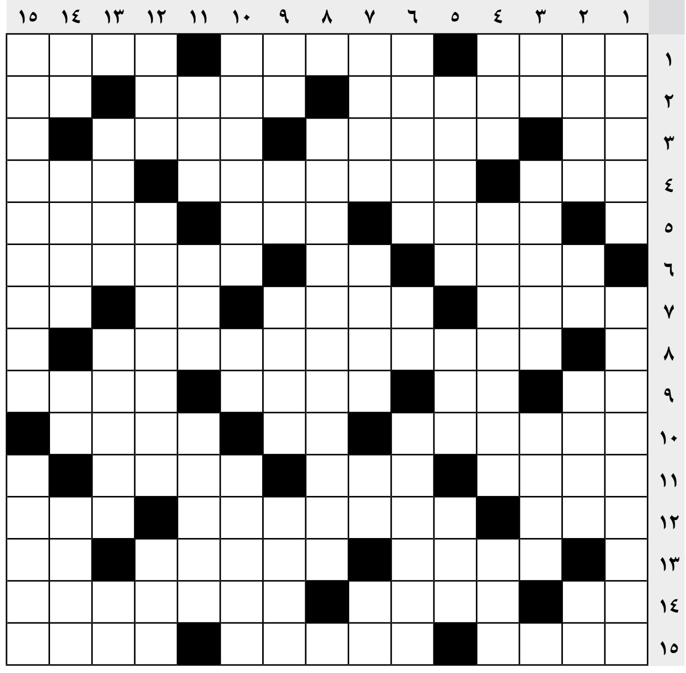

حل جدول عادی شماره ۶۵۴۳

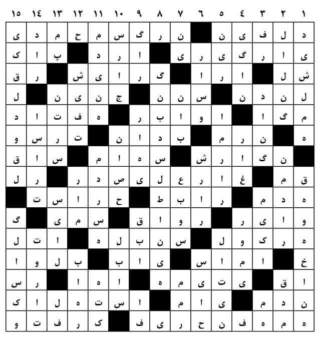

حل جدول ویژه شماره ۶۵۴۳

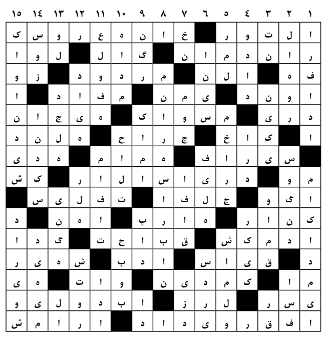

IRAN DAILY
www.iran-daily.com
021-88500601-4
ایران

آموزش مکالمه با فیلم انگلیسی
تحلیل و آموزش اصطلاحات فیلم
به همراه فعالیت های آموزشی
پرسش و پاسخ به انگلیسی
خرید بلیط
www.tikll.com
www.tiwall.com
www.cinematicket.org
شریعتی - یخچال
پیشگام در صنعت آموزش مکالمه انگلیسی کشور
www.gosafir.com